

## زبان و ادبیات پارسی

نخستین علامت تشخیص یعنی اسباب شخصیت امت که مایه امتیاز و جدا کردن آن از سایر امم میشود زبان است و روح زبان، ادبیات میباشد، و ادبیات عبارتست از سخنهای دلکش معقول و گفتار مطبوع متین که از حیث مطالب عالی و حقایق معنوی پسندیده عقل است و از حیث ملامت و دقایق مادی و ظرافت و لطافت صوری مطلوب ذوق، مرآت خیالات بلند و نماینده افکار ارجمند، مزین بمضمونهای بدیهه، موشح بنوادر ترصیح، مجموعه معانی و بیان، شایسته هر دور و زمان، دارای نوادر و امثال بصافی و پاکی آب زلال. و این قسم سخن است که همیشه گمراه را براه آورد و سرگشته نادانرا بساحت با تزهت معرفت و دانش دلالت و هدایت کرده، وحشی را مدنی و رام ساخته و خشن نا هموار را رنده زده و پرداخته، رنگهای کثیف کدورت را زدوده و جرمهای مکدر را میقلی و معفی کرده. و کج طبع جانور است که مزایای سخن را نداند یا برای روز و آفتاب جهان افروز لغز و معمی خواند. جنس سخن بیش از دو نوع نیست: نظم و نثر. و نظم بر نثر مقدم است، چنانکه بعد معلوم خواهد گشت. باید برادران با جوش و خروش ما بدانند که: هیچ زبانی خالص و بسیط بحالت نخستین خود نمانده بلکه در انانای رشد و نمو دوچار عوارض یعنی اختلاط و ترکیب گشته. و طبیعی است که زبان باترقی انسان رو بترقی گذارد و راه وسعت و انبساط سپارد، و آن فزونی بواسطه اصطلاحات تازه میباشد که در هنگام حاجت وضع میکنند یا از السنه قبایل و امم همسایه بطور عاریت و قرض می گیرند. و این داد و ستد علمی نیز در حکم صادرات و واردات کسور و بازرگانی و معامله داخله با خارجه باشد که هیچ امت را از آن چاره و گریزی نیست و بزرگان آگاه از قبیل پترکیب و عالمان علم و ثروت امم صحت آنرا تصدیق کرده اند. آری همانطور که چای خوب را از چین و لبلب ممتازرا از هند آرند برای علوم و صنایع جدیده نیز از سرچشمه های دانش (یونان و روم) دریافت لغت می کنند بعلاوه کدام ادیب فرنگی انکار کند که ریشه زبان او در السنه کرك و لاین نبوده و اکثر

لغات خود را فرانسه از آن دو مأخذ نگرفته؛ و همین زبان مخلوط فرانسوی است که آکادمی (انجمن ادبیات) فرانسه از سالهای دراز بتکمیل آن پرداخته و می پردازد و هم اکنون باقضای حاجت علم و صنعت بدریافت واژه های تازه آن لسان را مکمل و مایه دار می سازد، و هیچ درخیال نیست که لغات اجنبی را از زبان فرانسه بیرون کنند و آنرا خالص و منحصر سازند بالفاظ معموله کلهای باستان که فرانسویان اصلی باشند. راست است که زبان هرچه از خود بیشتر لغت داشته باشد پرمایه تر و بهتر است و شرف و افتخار آن فروتر ولی می خواهیم بدانیم این کثرت و فور لغت از کجا می آید و بسیاری الفاظ و اشتقاق و فروع آن از چه حاصل میشود.

کمان من این است و شاید صاحب نظران آگاه نیز بپذیرند که عام، یعنی خیالات بلند ادبی و حکمتی در هر قوم رو بترقی و کمال گذاشت دایره لغت و زبان آن وسیعتر و کاملتر می گردد، یعنی آن قوم نیازمند بافت میشوند. اگر آن لغت در خارجه بود بوام می گیرند و گرنه خودشان وضع می کنند، و از آنجا که کشورهای یونان و روم پیش از مملکت فرانسه و سایر اقطار اروپا باین فوز فایز شده و دارای فنون عالیه حکمت و ادب گشته، فرانسه و امثال فرانسه ناچار از آن منبع معارف استفاضه و اقتباس کرده و گوهر مطلوب را از معدن اصلی به خزن نوساخته آورده، خود و یاران را از این راه مستغنی و بی نیاز کرده اند و بر حاصل و محصول معلومات خویش افزوده به کیش من این استعاره ضرری ندارد و وهنی بشأن و اعتبار کسی وارد نیارد آیا واژه تلگراف چون پارسی نیست مردم ایران از فایده آن متمتع نمیشوند؟ یا کنه کنه برای آنکه لفظ بومی ندارد در کشور ما قطع نوبه و تب نمیکند؟ گذشته از این مطلب، امتزاج لغت داخله با خارجه بلیه ایست عام که همه امم بآن مبتلا گشته و بزرگان گفته اند «همینکه بلیه عام شد گوارا شود» و آخر الامر فرانسه آنچه از زبان کرک و لاتین عاریه گرفته در عوض امروز نفایس و تحف دیگر بصاحبان آن السنه می دهد، دین خود را با سود آن ادا می کند و زربار منت غیر نمیماند، و در مثل است که هرچه عوض دارد گله ندارد، و جان کلام در اینکه جهان بداد و ستد آ باد شده و میشود.

حالا چند کلمه از زبان خود که پارسی یا فارسی باشد بگوئیم: زبان کنونی



ها مخلوط و مرکبی است از لغات پارسی و تازی. و این اختلاط و ترکیب چنانکه گفته شد سبب نقص و عیب آن نیست، لکن واجب است که علت و زمان و مزاج آنرا اجمالاً بدانیم و از حال و کار اصل قزع یعنی زبان و ادبیات خود بکلی بی خبر نباشیم، بنا بر این گوئیم: پس از استیلای عرب بر ایران در صدر اسلام و شکست خوردن یزدگرد آخرین شاهنشاه ساسانی و سایر شاهزادگان ابن خاندان در نهاوند (سال ۲۱ هجرت در روزگار ولایت عمر خطاب رضی الله عنه) دولت پادشاهان ساسانی ایران منقرض شد و کشور پهناور ما محکوم خلفای عرب گردید و در زمان قلیلی همه مردم ایران و مضافات آن، باستثنای معدودی از بزرگان که به هندوستان رفتند، دین اسلام را پذیرفتند و بدانستن لسان عربی میل و رغبت کردند.

و ضمناً باید دانست که حکام عرب از نادانی یا غرض در بر انداختن آثار و رسوم فرس که پارسی باشد بقدر قوه سعی شدند، کتب ایرانی را در تون حمامها سوختند تا آتش خیالات سابقه یکباره خاموش شود و پیل یاد هندوستان نکند، بنا بر این از نظم و نثر پیش از اسلام و تحقیقات و معلومات دوره ساسانی چیزی درستی برای ما نماند که حکمی در آن باب کنیم و رانی دهیم و نقل یک بیت دو بیت از بهرام گور و چند جمله از سایر گویندگان ایران اگر حقیقت هم داشته باشد چه خواهد بود. و اگر بعضی رسائل دینی از پارسیان ساسانی و بیشتر بدست باز ماندگان ایشان یا در کتابخانه های اروپا دیده شود آن مسطورات چیزی نیست که دخلی بادیات امروزه ما داشته باشد و آن تاریخست که بکار عالم تاریخ می آید و کلمه جامعه و سخن تمام آنکه ما از ادبیات پیش از اسلام خبری نداریم.

ولی پس از استیلای عرب بر ایران و گرامیدن ایرانیان با اسلام بمناسبت امور دینی و دولتی، نیاگان ما بزودی مستعرب شدند و پارسی با عربی بنسای اختلاط و امتزاج و وصلت و آمیزش را گذاشت و نزدیک دو پست سال حال بر این منوال گذشت. چون دور خلافت به هارون الرشید پنجمین خلیفه عباسی رسید آن حکمران با قدرت و توان بواسطه وزیران ایرانی بالنسبه از اوضاع جهان با خبر گردید، خواست پای علوم عقلیه را در اقطار اسلامی باز کند و اجمالاً دست و پائی کرد و

پسرش عبدالله مامون که مادرش ایرانی بود کار را بجای درست و حسابی رسانید. یعنی با اشاره و میل او نجوم و طب و فلسفه و بعضی علمهای دیگر یونان بدست عیسویان خرافی که با زبان یونانی آشنا بودند ترجمه شد و باز ماندگان فضایی پارس که از علوم دوره ساسانی چیزی میدانستند بعیسویان مترجم کمک کردند. و ایرانیان دانش دوست که نیاگانشان در روزگار کسری انوشیروان دارای هر فن از فنون علمیه بودند بوی کم کرده خویش شنیدند و دو اسبه بطرف زبان عربی دو بدند. چه : میدانستند اصل و مقصود علم است نه زبان، این بمنابۀ جسم است و آن بمنزلۀ جان خلاصه آمدند که باز دامن دولت از دست داده را بچنگ آرند و بار دیگر بروی بکر خود را بگوهر های گرانبهای فلسفه و حکمت و معقولات باشان و رفعت بیارایند و فی الحقیقه آراستند که جای هر گونه شگفتی و حیرت است، و هنر و همتی کردند فوق و سع و طاقت کوشش و عزت. پس از آنکه عربی زبان علمی گردید و این شأن ضمیمه شئون دینی و دولتی آن شد دیگر درست زور تازی بر پارسی بچریید و کلمات لغت عرب نه يك يك بلکه ده ده و سده سده داخل محاورات و رسائل ماگشت زیرا که همه اصطلاحات علمی را باید از عربی فراگیریم و با وجود زاویا و منال دیگر کسی گوش بکوشه و سه کنجی نمیداد. حاصل آنکه ما دارای زبان تازه می شدیم که نه عربی خالص بود نه پارسی یکدست و عجب آنکه این ترکیب غریب نتیجه عجیب بدست داد، نیاگان مادر آن دوره و دهر پر انقلاب دلیری و جرأنی فوق العاده کردند بلکه خرق عادت و کرامت نمودند، یعنی تا جهانیان چشم بهم زدند و آب دهن را فرو بردند آن مستعدین قابل درین زبان نو ظهور حکمت و ادب را بساوج و ذروه کمال رساندند و باز گفته خود را بکرسی نشاندند، سر و مغزها بکار افناد، دل و دیده ها باز گشت فکرها سیر ترقی کرد، خیالها قوه کهربایی ظاهر ساخت. مهندس عقل طرح تازه می ریخت و معمار فضل عمارتی جدید کرد که پهلو بکاخ و ابوان پیشینیان زد و از رونق و جلوه قدها کاست بلکه ادبیات پارسی از ادبیات تازی گذشت و منسوخ بيك جنبش ناسخ گشت. - من خود که از عالم عربیت. و نظم و نثر تازی



چندان دور نیستیم که بکلی از ادبیات عربی بیگانه یا بیخبر باشیم هنوز از شعرای عرب دیوانی ندیده‌ام که آنرا همسنگ شاهنامه فردوسی شمارم یا کتابی که کلیله و تاریخ معجم و بیهقی را بتوانم بهایوی آن گذارم.

یک قرن از عهد مأمون گذشته یا نگذشته، در دوران سامانیان چون رودکی شاعر سخنندان یافت شد و مانند ابونصر فارابی حکیمی برای روشن کردن افق شرقی طلوع کرد، از دل آن فردوسی بیرون آمد و از سینه ابن ابن سینا، یکی معلی و عالی دبگری متعالی و اعلی. مختصر، فضای ادب که عمده منظور ما آنست در اندک زمانی بر از ستاره گشت و جای سیر و گشت دسته‌های درخشنده سیاره. و این فرزندگان قدر اول در آسمان کشور ما کار کهکشان کردند، یعنی برای دفع تاریکیهای متراکم روشنان خوبشتاب آوردند و اشعه آن فوجهای هور و موجهای دریای نور کشیده شد تا زمان خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی و سلمان ساوجی و پس از آنهم طبیعت و حقیقت گاهی کم و زمانی بیش چراغی در راه رهروان مینهاد و چیزی بدست اهل دل میداد.

خوب، اگر آن مردان کار که این هنر هان و دندنیگان و پدران ما بودند بیایید کلاه خود را قاضی ساخته و با حسن انصاف اقرار کنیم که ما فرزندان ناخلفیم و مایه روسیاهی سلف و سزاوار خدمت ملک الموت و تلف. خداوند آن بلندی که جرافت و این پستی از کدام سو رو بما آورد؟ چه رخ نمود که ما چنین خودسر شدیم و از حکمت و ادب هر دو تن زدیم؟ همه بخون دانش تشنه گشتیم بلکه معرفت را بی رقت و ترحمی گشتیم آیا این گناه آموزگار است یا آموزنده کنه‌کار؟ این زشتی جبر پست یا اختیاری؟ این عریده از مستی است یا جبلت هوشیاری؟ میدانید کار ما بکجا کشیده؟ بآنجا که غلط بر صریح بر تری و ترجیح دارد، زیرا که آدمیرا از زحمت و رنج تحصیل فارغ و آزاد میسازد و قید و بندها را از دست و پای باران برداشته دور میاندازد، حد و سدی میان عالم و جاهل قرار نمیدهد و حکیم بصیر بر سر سقیم ضریب منت نمینهد.

محمد حسین فروغی